

روایت ایرانی از سنت و تجدد^۱

مرتضی شیرودی

بیش از یک قرن است که هویت ملی ما ایرانیها و بلکه بیشتر ملل عالم در تلاطم و تنش میان سنت و تجدد فروافتاده و همچنان غوطه‌ور مانده است تا بالاخره کدام‌یک از این دو دست او را بگیرد و نجات دهد! اندیشمندان و نویسندگان معاصر به درد دلها، هشدارها و روشنگریهای بسیاری بر اساس برداشت خود از سنت و تجدد دست زده‌اند و معرکه‌ای بزرگ در تاریخ معاصر ما به وجود آمده است که می‌توان آن را معرکه فرهنگها و هویتها نامید. اما هرچه گفته‌اند و هرچه کرده‌اند، چندان هم بیهوده و بی‌راه نبوده است و بالاخره رسیدن به یک ایده جامع و مانع را در حال یا آینده میسر خواهد کرد؛ ایده‌ای که بتواند یک تعریف روشن و دقیق و منطقی از ایران، اسلام، غرب، سنت، تجدد و هویت ارائه دهد و تعامل یا تقابل آنها را به درستی بازشناسی و معرفی نماید. اکنون وقت آن فرا رسیده که سهم هر کدام از مولفه‌های هویت ملی را معین کنیم و جامعه‌ای نسبتاً مناسب و شکیل بر قامت ایرانی بیوشانیم؛ جامعه‌ای که نه گریبان سنت آن دریده باشد و نه آستین تجدد آن کوتاه باشد. در مقاله زیر - که برگرفته‌ای از کتاب دکتر فرهنگ رجایی با عنوان «مشکل هویت ایرانیان امروز: ایفای نقش در عصر یک تمدن و چند فرهنگ» می‌باشد - برخی از مباحث روز مربوط به هویت ملی ایرانیان تشریح و تبیین شده است.



ایرانیان دارای میراث بسیار غنی و علاقمند به ایفای نقش فعال در جهان امروز هستند. اما یک ایرانی ابتدا باید این میراث را بشناسد و بداند که کیست و نسبت او با خود، جامعه، فرهنگ و تاریخش چیست؟ این آگاهی را می‌توان به عنوان هویت معرفی کرد که باید پویا و در حال تحول باشد. یک ایرانی باید به خود احترام بگذارد؛ یعنی نه مغرور باشد و نه خود را دست کم بگیرد؛ به عبارتی، یک ایرانی باید برای خود ارزش قائل شود و بکوشد در هر جایگاهی که قرار دارد، فعال باشد، به سوی آینده حرکت کند، ابتکار

و نوآوری داشته باشد. میراث گذشته خود را فراموش نکند و از آن برای ساختن آینده کمک بگیرد. یک ایرانی باید تولیدکننده باشد، نه مصرف‌کننده؛ او باید تولیدکننده ثروت، قدرت، فکر، فرهنگ، علم و هنر یا به عبارتی تولیدکننده تمدن و نیز یک بازیگر فعال در مناسبات جهانی باشد.

طرح مساله

فرهنگ جوامع از دو بخش تشکیل شده است: یکی بخش بنیادی و اساسی که قابل تغییر نیست و دیگری بخش زمانی و مکانی که در طول زمان در حال تحول و تغییر است و این تغییر و تحولات حول بخش بنیادی و اساسی صورت می‌گیرد. پس برای آن که بدانیم فرهنگ ایرانی چیست، باید به مطالعه فرهنگ گذشته‌مان بپردازیم و به درک مفاهیم ایران، اسلام، سنت و تجدد دست پیدا کنیم. قبل از مطالعه این چهار مقوله، ابتدا لازم است به این موضوع که هستیم و وجود داریم اطمینان پیدا کنیم تا از اعتماد به نفس برخوردار شویم و برای خود هدف و جهت قائل شده، سعی کنیم آن را تشخیص دهیم و معلوم کنیم. ما با این خودشناسی می‌توانیم هویت واقعی خود را پیدا کرده و یک دولت تمدن‌ساز و فعال تشکیل دهیم. در صورت عدم حصول این شناخت، ما به سمت نابودی، سقوط و رکود پیش خواهیم رفت.

جهان امروز، میدان بروز هویت‌های متفاوت است، قاعده بازی بر حقوق بشر و آزادی فکر تمرکز یافته و حرکت به سوی «جهانی شدن» است. البته در این مورد، چند نکته را باید در نظر گرفت که اولاً جهانی شدن به معنی از بین رفتن هویتها و همسانی واحدهای سیاسی نیست؛ ثانیاً جهانی شدن یک نظم اجتماعی کلان است؛ ثالثاً یکپارچه شدن جهان با مفهوم همبستگی یکی نیست؛ چراکه در همبستگی، دولتهای مستقل بازیگران عرصه‌اند اما در یکپارچه شدن، نقش دولتها تعدیل می‌یابد.

مولفه‌های هویت ملی

ایرانیان در دو سده گذشته به جای تولید آراء، که سبب افزایش فکر و فرهنگ می‌گردد و مکمل و مقوم خودشناسی است، به تولید جهان بینی مشغول بوده‌اند که در پی نابودی و سقوط جوامع است. در اینجا به نظر برخی دانشمندان ایرانی در این باره می‌پردازیم:

به نظر ذبیح‌الله صفا، استاد دانشگاه و مولف تاریخ که در زمینه تاریخ و فرهنگ ایران آثار فراوانی دارد، هویت ایرانی به دو چیز بستگی دارد: زبان فارسی و نهاد شاهنشاهی. در نقد این نظر می‌توان گفت آنچه هویت ایرانی را می‌سازد، صرفاً زبان فارسی نیست؛ چراکه در بسیاری از دوره‌های تاریخ، ایرانیان به زبانهای دیگر نیز صحبت می‌کرده‌اند. اما این زبانها هرگز سبب تغییر در فرهنگ ایرانی نشدند. درباره ساختار سیاسی شاهنشاهی نیز باید گفت این ساختار به طور دائم در ایران حاکم نبوده، بلکه موقتی و ابزاری بوده است. در واقع نقش هر دو موردی که ذبیح‌الله صفا بیان کرده، ابزاری است.

شهید مطهری، استاد دانشگاه و روشنفکر دینی، هویت را در برخورداری از یک احساس ملی می‌داند. او می‌گوید هویت در گرو دو مساله است: ایرانی بودن و علاقه و سرسپردگی ایرانیان به اسلام. به نظر ایشان، قبل از ورود اسلام به ایران، ایرانیان در پی اجرای عدالت و برابری بودند لذا با ورود اسلام به ایران، آنان گم شده وجود خود را یافتند، بنابراین باید گفت اسلام باعث تقویت ایرانیان گردید. ایرانیان به تدریج شیعه شدند، نه به دلیل آنکه در آیین گذشتگان اندیشه شاه آرمانی بود، بلکه به خاطر آنکه ایرانیها عدالتخواهی را در پیروی راه ائمه اطهار می‌دیدند. شاهرخ مسکوب، شاهنامه پژوه و استاد دانشگاه، معتقد است هویت ایرانی به دو عامل بستگی دارد: زبان و تاریخ. ایشان زبان را بنیان هویت و تاریخ را مواد خام هویت می‌داند. مسکوب نیز تاحدی مانند ذبیح‌الله صفا می‌اندیشد و تنها تفاوت او با صفا، در این است که مسکوب تاریخ را جانشین ساختار شاهی نموده و در نتیجه ایرانی را که بر صفا وارد است، بر مسکوب نیز می‌توان وارد



نشانه سلامت و نجات بود و دروغ‌گویی را بزرگترین گناه می‌دانستند.

ساختار سیاسی: ساختار سیاسی در ایران قدیم بیشتر شاهنشاهی بود. شاه در آن زمان، به معنی بهترین، مورد استفاده قرار می‌گرفت؛ به عبارتی، کسی شاه می‌شد که از نظر فضایل، علم و ادب، بهترین زمان خود بود. در واقع ایرانیان آن زمان، در پی بهترین بودند و به همین خاطر هم ساختار شاهنشاهی را برگزیدند.

اولین نظام شاهی در ایران، در زمان سران قبایل آریایی که دیناوکو به عنوان پاتخشاه یا به زبان فارسی دری شاه گفته می‌شد، آغاز گردید. می‌توان گفت نهاد شاهی به معنای عرضه بهترین رفتار در آن زمان به شمار می‌رفت و شأن و مقام شاه در حکمیت او بود نه در حاکمیت وی. پس از دیناوکو کسانی که به مقام پاتخشاهی (پادشاهی) می‌رسیدند، به علت رفتار و کردار شایسته وی، سعی می‌کردند رفتار او را سرمشق خود قرار دهند و به همین خاطر تربیت و آداب خاص شاهی به وجود آمد. مطابق تاریخ، شاه در ایران باستان، نقش پدر، رهبر، الگو و نیز پاسدار حد و حدود قوم (جامعه) را برعهده داشت و حاکمیت و حکومت برعهده او نبود.

ساختار فرهنگی: در قدیم شکل‌دهندگان فرهنگ و ادب، موبدان، کاتوزیان و مغان بودند ولی امروزه این وظیفه برعهده دانشگاه و رسانه‌ها گذاشته شده است. ظهور آیین زردشت در ایران، به زمان تشکیل مادها در آغاز سده هشتم قبل از میلاد و شاید به قبل‌تر از آن بازمی‌گردد. در

تحول دچار درجاذگی می‌شود؛ از طرف دیگر، امکان ابتکار از آن گرفته می‌شود. اگر امکان تداوم وجود نداشته باشد، امکان شناخت یکدیگر، ارتباط با هم‌نوع، احساس جمعی و ارتباط با گذشته نیز وجود نخواهد داشت. با بررسی زمان گذشته و اتفاقی که در آن افتاده، می‌توان فهمید هویت ایرانی از چه مسیرهایی عبور کرده و در آن، چه تغییر و تحولاتی به وجود آمده است.

در یک نگاه کلی باید گفت برای شاکله هویت ایرانی بخشهای مختلفی برشمرده شده‌اند که مهمترین آنها را می‌توان ایران، اسلام، سنت و تجدد دانست. که در ادامه به ترتیب سهم هر کدام را بررسی خواهیم کرد.

ایران

ایران را می‌توان در سه بخش تحلیل کرد: **چیستی ایران:** ایران برای ایرانیان به معنی عظمت، قدرت، افتخار و بزرگی است. ایران از یک سو یک مقوله انتزاعی، نظری و فکری است و از سوی دیگر یک واحد و تجمع بشری است که بنا به شرایط زمانی در یک قلمروی جغرافیایی خاص زندگی می‌کنند. مطابق واژه ایران، ایرانیان به اروان یا نجیب‌زادگان منسوب شده‌اند. بزرگترین فضیلت در میان ایرانیان، در آن زمان راست‌گویی و درست‌کاری بود؛ چنانکه اهورامزدا نماد راستی و اهریمن نماد دروغ‌گویی به شمار می‌رفت و زردشتیان آن را در سه قالب پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک، بیان می‌کردند. در میان ایرانیان، راست‌گویی

دانست؛ چراکه زبان و تاریخ، در کل، مقولاتی اعتباری و موقتی هستند.

عبدالکریم سروش، پژوهشگر و استاد دانشگاه معتقد است هویت امروز ایرانیان را سه فرهنگ ایران (ملیت)، اسلام (دین) و غرب تشکیل می‌دهند. به نظر ایشان، ایرانیان در جنگ تحمیلی به هر طریق که قادر بودند از کشورشان دفاع کردند و این نشانه نقش موثر ایران در هویت ایرانیان است؛ اما از دو عنصر غرب و اسلام، غرب منادی لیبرالیسم و آزادی است و اسلام، به عنوان وحی و پیام الهی، مقوله‌ای ثابت و غیرقابل تغییر می‌باشد. البته سروش، به مولفه‌های غرب و اسلام به طور کامل و مشخص نپرداخته و بحث هویت را نیز ناتمام گذاشته است.

در کل می‌توان گفت زبان فارسی، تاریخ، ایران، مفهوم ایران، اسلام و غرب، مقولاتی هستند که در مساله هویت ایرانی حائز تاثیر هستند و ما باید در خصوص این مقوله‌ها دقت و تفکر کنیم و با توجه به نقش آنها در هویت ایرانی، آنها را طبقه‌بندی کرده و ارزش هر کدام را در ایجاد هویت ایرانی مشخص نماییم.

رودخانه در بستر زمان و مکان جاری و در حال تداوم است و در شرایط جغرافیای مختلف، دچار تغییر و تحول می‌شود. هویت را نیز می‌توان به رودخانه‌ای تشبیه کرد که در طول تاریخ و بر اثر حوادثی که در مسیر آن اتفاق می‌افتد، دچار تغییر و تحول می‌گردد، اما خصلت اصلی آن، یعنی تداوم و تحول، همیشه وجود دارد و هویت بدون

آن زمان، کسانی که در رأس حکومت قرار می گرفتند، معمولاً به علت برتری در علم و فرهنگ به این مقام می رسیدند. در آیین زردشت، انسان دارای آزادی و فردیت عارفانه بود.

از دیگر ادیانی که قبل از اسلام در ایران بودند، می توان از آیین بودایی، مسیحیت و یهودی نام برد. آنچه در آن زمان برای ایرانیان مهم تلقی می شد، پاکدینی افراد بود. برای آنها فرقه و مذهب مهم نبود، بلکه هر کسی در دینی که داشت، باید مطابق آیین خود درستکاری پیشه می کرد. متأسفانه این پاکدینی در ایران بر جای نماند؛ چنانکه در اواخر دوره ساسانی دین از سوی پادشاهان به ابزار قدرت تبدیل گردید.

دین

قسمت مهم دیگر هویت ایرانیان، دین است. مطابق آنچه از تاریخ برمی آید، آریاییها زمانی که به ایران قدم گذاشتند، با دیگر اقوام آن زمان، فرق داشتند. ایرانیان خدای واحد را پرستش می کردند؛ خدا را مانند انسان نمی دیدند؛ از پرستش بت و معبد و... بیزار می جستند. حتی اقوام اطراف ایران نتوانستند بر افکار دینی ایرانی غلبه کنند، و از آنجا که ایرانیان، یکتاپرست بودند و خدای واحد غیر انسانی و غیر مادی را قبول داشتند، زمانی که اسلام به سرزمین ایران آمد، اکثر مردم ایران مسلمان شدند. در کل می توان گفت با آمدن اسلام به ایران، تحولاتی اتفاق افتاد که عبارتند از:

طرد آیین باستان: از مهمترین دلایلی که می توان برای پشت کردن به آیین باستان ذکر کرد، این بود که در ایران قدیم، ساختار پیچیده شاهی بر اصول فردیت عارفانه و بهترین بودن استوار بود، ولی در زمان ساسانیان، این ساختار به یک نظام جزمی و مبتنی بر قدرت ارثی تبدیل شد، شاه بودن، به معنای حاکم (حکومت کننده) تبدیل گردید و از شاه به عنوان خدای زمینی یاد می شد. در واقع شاه دیگر نگهبان نظم اهورایی نبود، بلکه او خود مالک و صاحب همه چیز شده بود.

دلیل دیگر این مسأله آن بود که ایرانیان برای اولین بار مشاهده کردند دین در خدمت ساسانیان قرار گرفته و اربابان دین بیش از حد قدرت یافته اند، تساهل و تعامل و باز بودن فرهنگی درهم شکسته و آیین همه با هم بودن به آیین همه با هم بودن مبدل شده است و این اندیشه هر روز بیش از پیش بر مردم تحمیل می گردید.

چیستی اسلام: اسلام، دینی است که همیشه بر وحدانیت خدا و بر فردیت عارفانه و تساهل جمعی تاکید دارد. به همین دلیل، ایرانیان که در آن زمان اعتقاداتشان را نسبت به دین زردشتی از دست داده بودند، به سوی اسلام جذب شدند و جنبه های کم رنگ شده دین خود را در آن یافتند. در واقع آنان دوباره دین خود را در قالبی کامل تر پیدا کردند. از دیگر جنبه های اسلام که سبب شد مردم ایران به آن روی آورند، توجه اسلام به برابری و یکسان بودن انسانها و نیز ارزیابی انسانها بر اساس تقوا و درست کاری بود. علاوه بر این، اسلام اعلام می کرد که هر کس به اندازه تقوایش در نزد خدا محبوب خواهد بود و مقامی که هر انسان در فریاد و آپسین خواهد گرفت، به

میزان تقوای او است.

تعامل ایرانیان با اسلام: پس از ورود اسلام به نواحی اطراف شبه جزیره عربستان برخی از این مناطق - مثل مصر - آیین خود را کنار گذاشتند و در حاکمیت عرب حل شدند، اما برخی مثل ایران، فرهنگ خود را حفظ کردند. خصیصه بارز این مرحله، تولید فرهنگی جدید بود. این مرحله از زمان ورود اسلام به ایران تا تاسیس سلسله صفوی ادامه داشت. مرحله دوم، زمانی است که مغولان به ایران حمله کردند و به سلطه اعراب در ایران پایان دادند و تمدن منطقه ای جدیدی را بر اساس جهان بینی اسلامی پدید آوردند. در این مرحله ایرانیان در علم، فرهنگ، اندیشه، حاکمیت و سیاست، چارچوب استواری به وجود آوردند و در قالب آن، جامعه ای مستقل ایجاد نمودند و در اندیشه سیاسی، شرط خلافت را که قریشی و عرب بودن بود، برداشتند. مرحله سوم که می توان آن را دوره بحران، دوره بازیابی و یا دوره بازگشت به خویش، نامگذاری کرد و مربوط به دوران اخیر است، روند غالبه تجددگرایی است. این دوره شباهت بسیار زیادی به دوران ساسانی دارد و می توان این دو دوره را با یکدیگر قابل قیاس دانست. در این دوره مذهب در ایران نوع خاصی از دین است که طی آن، ایرانیان طرحهایی را ارائه می دهند و یکی از این طرحها، اندیشه ولایت فقیه است. طرح اندیشه ولایت و یا نگاهی فقیه، تاحدودی یادآور اندیشه شاهی به معنی بهترین فرد از نظر فضایل در ایران باستان است نه یادآور حاکمیت و حکومت که در دوره پادشاهان اشکانی و ساسانی به بعد تجلی یافت.

سنت

منظور از سنت، الگوهای گفتاری، کرداری و رفتاری است که در زندگی روزمره افراد جاری هستند و بر همه ابعاد زندگی آنها، تاثیر می گذارند. برای سنت، می توان تعریفی همپای فرهنگ ارائه کرد؛ زیرا سنت خود جزئی از فرهنگ است و به طور تاریخی انتقال می یابد. سنت نیز مانند فرهنگ بر الگوهای دلالت دارد که به ارث رسیده اند. سنتها نیز دچار تغییر و تحول می شوند، اما بسیاری از آنها از بین رفتنی نیستند و در شکل دهی به هویت افراد نقش دارند.

چیستی و میراث سنت: سنت، یک میراث ابدی است که هم به صورت عمودی یا زمانی (گذشته، حال، آینده) و هم به صورت افقی یا مکانی (صرف نظر از مسافت میان آنها) در میان یک حوزه تمدنی، جاری است و تمام ابعاد زندگی یک حوزه تمدنی را در بر می گیرد. معمولاً در هر حوزه تمدنی، یک اُبرسنت یا یک بنیاد حضور دارد که شامل سنتهای محلی هم می شود و امور معنی دار را از امور بی معنی، امور عقلانی را از امور غیرعقلانی و امور درست را از امور نادرست متمایز می نماید. سنت به انسان می آموزد چگونه فکر کند، عمل کند و متمدن بودن را از طریق آن بفهمد. اما گروههای علاقمند به سلطه، به همه چیز با نگرش ابزار نگاه می کنند و وقتی به حفظ سنت می پردازند که سنت ابزار قدرت را در اختیارشان قرار دهد؛ پس باید مرتب سنت را مورد ارزیابی قرار داد تا ارزش آن حفظ گردد.

برای سنت، می توان تعریفی همپای فرهنگ ارائه کرد؛ زیرا سنت خود جزئی از فرهنگ است و به طور تاریخی انتقال می یابد. سنت نیز مانند فرهنگ بر الگوهای دلالت دارد که به ارث رسیده اند. سنتها نیز دچار تغییر و تحول می شوند، اما بسیاری از آنها از بین رفتنی نیستند و در شکل دهی به هویت افراد نقش دارند

موج دوم تجدد از سرکوبی انقلاب مشروطه آغاز شد و در این مرحله، تجدد به تجددگرایی تبدیل گردید. متعاقباً استعمار بر منطقه تحمیل شد و موج حیرت در مقابل قدرت غرب، به وجود آمد. این وضعیت سبب شد ایرانیان نه در چارچوب سنت خود بمانند و نه تماماً متجدد شوند. این وضع تا سال ۱۹۶۰ ادامه یافت

حوزه تمدن ایرانی در دو میراث بر جای مانده است: **الف- اعتدال و میانه‌روی:** در ایران قدیم واژه بیان را به معنی حد واسط میان افراط و تفریط، اندازه و ملاک اندازه‌گیری به کار می‌بردند. اعتدال و میانه‌روی ایرانیان قدیم با توجه به دو مولفه قابل استخراج است: ۱- خوراک ۲- نحوه لباس پوشیدن، به‌ویژه لباس پوشیدن زنان ایرانی در آن زمان خوراک ایرانیان به‌گونه‌ای است که همیشه در آن اعتدال برقرار است؛ یعنی بین مواد خامی که در غذا استفاده می‌شود، (سبزی، غلات و گوشت) رابطه تعادلی برقرار است و از نظر لباس، به‌خصوص زنان، طوری لباس می‌پوشیدند که بدن و اندام آنها مشخص نباشد. این سبک لباس پوشیدن، قبل از ورود اسلام به ایران نیز رعایت می‌شد.

ب- جوانمردی و فتوت: جوانمردی و فتوت را نمی‌توان مخصوص یک قوم یا جامعه خاص دانست. بلکه در همه جوامع این دو فضیلت وجود دارد، ولی در اقوام و جوامع مختلف، بسته به فرهنگ آنها، این مساله با تفاوت‌هایی همراه است؛ بدین معناکه هر حوزه تمدنی برداشت خاصی از چنین فضایی دارد. احمد مغربی، فتوت را این‌گونه تعریف می‌کند: «فتوت، نیکویی خلق است با کسی که بدو بغض داری و بخشیدن مال است به کسی که در نظر تو ناخوشایند است و رفتار نیکو است با کسی که دل تواد او می‌رمد»؛ لذا از نظر وی، حسن خلق با دوستان و همراهان چندان هنر نیست. پس می‌توان گفت: آنچه سبب تمایز سنت ایرانیان با باقی سنت‌های دنیا شده است، «جوانمردی» و «میانه‌روی» ایرانیان می‌باشد.

تجدد

تجدد از خارج (غرب) وارد ایران شد و ایرانیان در شکل دادن به آن نقشی نداشته‌اند و تجدد را نتوانسته‌اند تحلیل کنند بلکه فقط در مقابل آن، به‌عنوان یک مصرف‌کننده ماندند و این مصرف‌کنندگی سبب ایجاد تحولات و تغییرات زیادی در معماری، شکل زندگی شهری و حتی زندگی روستایی گردید. تجدد نتوانست تطابق فکری، نمادی و سازمانی را دچار تغییر و تحول کند، ولی در عین حال، ایرانیان در قبال تجدد با یک چالش تازه روبرو شدند که برای حل آن، با مشکلات متعددی مواجه گردیدند. از آنجاکه تجدد، آفرینش تازه‌ای است، ایرانیان نتوانستند اعتماد به نفس و خودباوری خود را در مقابل آن حفظ کنند، دومین چالش که ایرانیان با آن روبرو شدند، این بود که نتوانستند بر بیگانگی و ناآشنایی خود نسبت به ابزارهای دستیابی به این اسوه جدید غلبه کنند و در نهایت، به مقابله و تقلیل احساس پرداختند؛ درحالی‌که باید برای حل این چالش‌ها، تجدد را شناخت تا بتوان آن را در فرهنگ خودی بومی کرد.

چیستی و تحول تجدد: تجدد یک پدیده مدرن است. کلمه مدرن، به معنای روزآمدبودن، به‌هنگام‌بودن و بازمان‌همراه‌شدن است. تجدد با کوشش برای رهایی از سلطه استثمار، اربابان کلیسا، قدرت شاهان و ثروت فئودالها آغاز شد، اما بر اثر گذشت زمان، سرشت جهانشواری پیدا کرد. از این رو می‌توان دو نوع تجدد را از

یکدیگر متمایز کرد: تجدد نخستین که اراده ابتکار و عقلانیت در حوزه‌های سیاست، اقتصاد و فرهنگ میدان‌داری می‌کنند؛ و تجددگرایی که در آن تغلب (غلبه) میدان‌دار است.

میراث تجدد: از میراث تجدد می‌توان به فردیت مسئول و آزادی معتدل، اشاره کرد. فردیت مسئول، خود به دو معنا است: یک معنای آن، این است که انسان مختار است و هیچ منبعی برای خود او، صاحب وی نیست؛ لذا کرامت و احترام آدمی قائم به ذات خود وی است. نه وابسته به مائده الهی؛ بعد دیگر معنایی فردیت مسئول، رعایت مسئولانه حد و حدودی است که انسان با اراده و توافق خویش به آن گردن می‌نهد. اما آزادی در اختیار گرفتن امکانات و ابزارهایی را هدف می‌گیرد که راه رسیدن به هدف مدنظر فرد را هاشده راه‌مهور می‌کنند. در خصوص آزادی، باید توجه داشت فقط بازبودن مسیر هدف کافی نیست. بلکه مهم این است که امکانات و ابزارهای لازم برای رسیدن به هدف نیز در دسترس باشند. اما گاه علیرغم وجود ابزارها و امکانات مورد نیاز، انسانها تمایل ندارند از آزادی استفاده کنند؛ چون سرانجام کار خود را نمی‌دانند. پس باید علاوه بر هموار کردن راه آزادی، طرز استفاده و سرانجام آن را نیز تاحدی معلوم کرد.

تجدد در ایران: ایرانیان از اواسط سده هفدهم با تجدد آشنا شدند، اما از اوایل سده نوزدهم میلادی بود که با آن درگیر شده و از آن تاثیر گرفتند. باین‌همه ایرانیان در انطباق زندگی خویش با تجدد، موفق نبوده‌اند و لذا در دو سده اخیر، دچار معرکه جهان‌بینی شده‌اند. اوایل سده نوزدهم که ایران با روسیه وارد جنگ شد، را می‌توان زمان ورود تجدد به ایران دانست. از این دوره اغلب با عنوان موج اول تجدد یاد می‌کنند. ایران در این مرحله به‌هنگام مواجهه با تجدد نه خود را بخت و نه دچار عصبانیت و افراط‌گیری شد، بلکه توانست به‌خوبی عمق آن را بشناسد و آن را برای خود تحلیل کند. این وضع تا اواخر سده نوزدهم ادامه داشت، و آن را دوران شکل‌گیری روایت ایرانی از تجدد می‌دانند.

در این زمان میرزا صالح با یک ماشین چاپ به ایران بازگشت و اولین روزنامه ایرانی به نام کاغذ اخبار را به چاپ رساند. در این مرحله شخصیت‌های بزرگی چون میرزا تقی امیرکبیر، میرزا حسین خان سپهسالار و میرزا صالح زندگی می‌کردند. امیرکبیر و سپهسالار به‌عنوان دو سیاستمدار ایرانی کوشیدند ایران را به سمت قانونمندی و زمامداری بر پایه قاعده، پیش ببرند و تاحدی هم در دگرگون کردن نظام سیاسی نقش داشتند.

از دیگر اتفاقات این مرحله انقلاب مشروطه بود که ایرانیان در این مرحله حل مشکلات را در قانون می‌دیدند، و بالاخره هم مشروطه و مشروطه‌خواهی در ایران به راه افتاد. این مرحله تا سرکوب انقلاب مشروطه ادامه داشت. مرحله دوم یا موج دوم تجدد از سرکوبی انقلاب مشروطه آغاز گردید. در این مرحله، تجدد به تجددگرایی تبدیل گردید، استثمار بر منطقه تحمیل شد و موج حیرت در مقابل قدرت غرب، به‌وجود آمد. این وضعیت سبب شد ایرانیان نه در چارچوب سنت خود بمانند و نه

تماماً متجدد شوند. این وضع تا سال ۱۹۶۰ ادامه داشت. **موج سوم** تجدد در ایران به انقلاب ۱۳۵۷ انجامید. این موج با اندیشه رهایی‌طلبی از استعمار آغاز گردید و تاکنون ادامه دارد.

از عواملی که در پیشرفت ایران به سوی تجدد نقش داشتند، می‌توان به جنگ جهانی اول و فروپاشی ساختار نظام کنسرت اروپا، ترس از گسترش دولت تازه‌نفس شوروی در منطقه و کشف نفت در ایران اشاره کرد. از این میان، عامل سوم تمام جنبه‌های زندگی ایرانیان را تحت شعاع قرار داد. این عامل سبب هرج‌ومرج و بحران در ایران گردید و سبب شد عده‌ای به کمک عوامل خارجی به درآمد و جریان پیچیده تجدد و صرفاً نوکردن، روی آورند. در نتیجه جریانات و بحران‌هایی که بعد از آن پیش آمد، سبب شد دولت، راه قدرت، سلطه و تجددزدگی، و مردم و جامعه راه تجدد و آزادخواهی را در پیش گیرند. از آن پس حکومت پهلوی برای حفظ قدرت همه چیز را به ابزار تبدیل نمود و به نمونه دقیق و کامل ایرانی‌گرایی، اسلام‌گرایی، سنت‌گرایی و تجددگرایی مبدل شد. دولت این چهار مقوله را ابزار اعمال خودکامگی دولت قرار داد.

از اتفاقات مهم این دوره، انتخابات مجلس در سال ۱۳۵۴ بود. در این دوره، دولت از ساواک خواسته بود برای تشویق مشارکت عمومی در امور انتخابات دخالت نکند. اما این کوشش دیر هنگام بود؛ چراکه رابطه میان دولت و جامعه، دیگر کاملاً به بن‌بست رسیده بود. در واقع از این پس بود که مرحله سوم آغاز گردید و اگر درست هدایت شود، ایران به یک بازیگر مهم جهانی تبدیل خواهد شد.

نتیجه

در واقع می‌توان گفت هویت ایرانی از چند چیز تشکیل شده است: ۱- از تلاقی ایران (به‌عنوان وجه مشخصه ارزشهای قابل احیا، فردیت عارفانه و تساهل و بازبودن) و ایرانیت ۲- از دین و اسلامیت که ارزشهای متعدد آن یکی خداپرستی و وحدانیت و دیگری عدالت و برابری در قبال قانون است ۳- از سنت و عرف. چنانچه گفته شد، آنچه سنت ایرانی را از دیگر سنت‌ها متمایز می‌کرد، اعتدال، میانه‌روی، فتوت و جوانمردی بود ۴- تجدد. این مولفه ایرانیان را به‌شدت تحت تاثیر قرار داد، اما ایرانیان در شکل اولیه آن نقش نداشتند و نتوانستند در مقابل آن واکنش معتدل نشان دهند.

در پایان باید گفت: شاید در ظاهر، این چهار مقوله متضاد و مخالف هم باشند، اما در واقع آنها مکمل یکدیگرند و برای هر کدام باید ارزش خاصی قائل شد و از ابزاری کردن این ارزشها جلوگیری کرد؛ زیرا ابزاری کردن آنها بیشترین صدمه را به هویت ایرانی وارد می‌کند. برای احیای این ارزشها، مهمترین عامل درونی کردن آنها و پرهیز از تقلید ارزشی از دیگران می‌باشد. ■

پی‌نوشت

۱- مقاله حاضر خلاصه‌ای از کتاب مشکله هویت ایرانیان امروز: ایفای نقش در عصر یک تمدن و چند فرهنگ نوشته فرهنگ رجبی (تهران: نشری ۱۳۸۲) می‌باشد که مهم‌ترین مطالب آن در این مقاله ارائه گردید.